

نقش ابوسعید ابی‌الخیر در تداوم زبان و فرهنگ ایرانی

دکتر محمدرضا اکرمی*

چکیده:

ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ ه.ق) یکی از درخشان‌ترین چهره‌های انسانی و عرفانی سرزمین ماست. وی با شخصیت مقتدری که داشت توانست به مقابله با تعصب‌های خشک مذهبی زمانه خود برخیزد و با ترویج روح آزاداندیشی و پی‌گیری جریان عرفانی تسامح و تساهل و شعر دوستی بی‌نظیرش، زبان و شعر فارسی را از زیر سیطره‌ی زبان عربی خارج سازد.

کلید واژه: ۱- ابوسعید ابی‌الخیر ۲- تسامح و تساهل ۳- شعر فارسی

۴- هویت ایرانی

* استادیار گروه فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

۱- مقدمه: هویت ملی

پیش از آنکه نگرش ابوسعید به مقوله هویت ایرانی و چگونگی عملکرد وی در جهت تداوم آن را مورد بررسی قرار دهیم، به صورت خلاصه و فشرده سمت و سوی هویت ملی را مشخص می‌نمائیم. مهمترین پرسش در این باره این است که برای تعیین شاخصه های هویت ملی آیا باید به ایران پیش از اسلام توجه نمود یا باورها و آداب اسلامی را اساس و پایه قرار داد و یا اینکه با تلفیق این هر دو و یافتن مشابهت های ذاتی آنها که در طول تاریخ تا به امروز در ذهن و حافظه این ملت رسوخ کرده، به پاسخی قانع کننده رسید؟

دولتمردان، نویسندگان، شاعران، گروه های مذهبی و غیرمذهبی و بسیاری از افرادی که نامشان در تاریخ این مرز و بوم باقی مانده است، هر کدام به نوعی گرایش خود را به یکی از سه مورد بالا نشان داده اند، که در این مجال اندک نه فرصت بررسی و مقایسه آن گرایش ها و پیامدهای آنها وجود دارد و نه دل و دماغ و حوصله پرداختن به آن، که پژوهشی بس گسترده را می‌طلبد.

به نظر نگارنده هویت ملی ایرانی تلفیقی است از فرهنگ باستانی ایران و آیین های کهن و اساطیر ملی همراه با تعالیم وحدت گرایانه اسلام. درهم تنیدگی این دو فرهنگ در آیین ها و جشن ها و سوگواری های امروز جامعه ما و نیز زبان و خط فارسی، همزیستی مسالمت آمیزی از دو فرهنگ ایرانی و اسلامی را به نمایش گذاشته است.

اما این همزیستی مسالمت آمیز به این سادگی ها نصیب ملت ایران نشد، زیرا خاستگاه دین اسلام، سرزمین عرب بود و با غلبه اعراب بر ایران تنها اسلام نبود که وارد این مرز و بوم شد، بلکه مسئله برتری نژادی عرب- که مخالف روح اسلام و نص صریح قرآن است^۱ - توسط اعراب حاکم مطرح و علنی شد. اعرابی که چندین قرن در زیر سلطه پادشاهان ایرانی دچار عقده حقارت شده بودند، اینک فرصت مناسبی یافته بودند تا در زیر لوای دین برابری و برادری اظهار وجود کنند و انتقام قرن ها عقب ماندگی و حقارت خویش را از ایرانیان- که دیگر احرار نبودند و موالی نامیده می‌شدند- بگیرند.

پس مشکل اصلی در تباین فرهنگ ایرانی و دین اسلام نبود، زیرا مشابهت هائی که میان فرهنگ ایرانی و باورهای اسلامی وجود داشت، بسیار بیش تر از مشابهت های نظام قبیله ای عرب جاهلی و دین اسلام بود.

۲- زبان عربی و برتری نژادی

عرب ها برای اثبات برتری نژادی خود، به زبان خویش که تنها مایه تفاخرشان بود و همواره به آن می‌بالیدند، چنگ زدند. زبانی که با نزول قرآن رنگ تقدس نیز گرفته بود و زبان وحی خوانده می‌شد.

با ورود اسلام به ایران و با توجه به اینکه قرآن و احادیث پیامبر و بزرگان دین همگی به زبان عربی بود، فراگیری زبان عربی برای ایرانیان در شناخت بهتر دین اسلام امری ضروری می‌نمود. اما این امر توسط متولیان دین تا جایی پیش رفت که زبان عربی، زبان مقدس شمرده شد و به طبع زبان فارسی، زبان نامقدس. مهمتر آنکه اعراب خود را فصیح و ایرانیان را عجم به معنی گنگ و الکن نامیدند. پیشرفت سریع زبان عربی در جامعه ایرانی و تبلیغ حکومت مردان در اشاعه آن به حدی بود که اگر بزرگ مردانی چون فردوسی نمی‌بودند، زبان فارسی محکوم به نابودی می‌گشت. فردوسی چه بجا و آگاهانه واژه توهین آمیز «عجم» و فعل «زنده کردم» را در بیت معروفش به کار می‌برد:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۳۸)

زیرا ملتی که زبانش را از دست دهد، هویت و فرهنگ و استقلال یا بهتر بگوییم زندگی اش را از دست داده است. اعراب با به کارگیری واژه «عجم» به جای «ایرانی» نه تنها قصد توهین بلکه قصد نابودی و تخریب ایران را داشتند و فردوسی به واقع عجم را که محکوم به مرگ بود، زنده کرد.

اما در این بین، حکومت های دست نشانده ترک که سرسپرده و مطیع خلفای اموی و عباسی بودند به همراه فقیهان رسمی درباری، نقشی اساسی در اجرای نقشه اعراب داشتند تا با انهدام زبان فارسی و تکیه بر زبان عربی به نابودی هرچه بیشتر تمدن و فرهنگ باستانی ایران دست یابند. علاوه بر آن با واژگونی آموزه ها و اهداف اسلام راستین، و جناح بندی های فرقه های مختلف مذهبی و جدال هایشان بر سر کسب ریاست های دینی و دنیوی که با تعصبات شدید مذهبی و روحیه انتقام جویی و خونریزی همراه شد، جنگ هفتاد و دو ملت را روز به روز افروخته تر ساخت و رفته رفته روح آزاد اندیش اسلام را به تعصب های خشک و جاهلانه مبدل کرد و همین امر مبارزات آشکار و پنهان برخی ایرانیان وطن پرست و صوفیان راستین را برانگیخت.

۳- تسامح و تساهل عرفانی

نفوذ و گسترش اسلام در سرزمین ایران چنان استحکام یافته بود که حتی با وجود ظلم و بی عدالتی های دستگاه خلافت اعراب و حاکمان دست نشانده آنها در ایران، مبارزات آشکار، همچون قیام بابک خرم دین و نهضت نظامی شعوبیه سرانجامی جز شکست نمی توانست داشته باشد. از طرف دیگر اصالت و حقیقت موجود در تعالیم اسلام بستر مناسبی بود تا حقیقت جویان ایرانی به جای مبارزه با آن به هماهنگی اندیشه های اصیل اسلامی و اندیشه های ملی پردازند.

یکی از اقدامات تأثیرگذار در این باره، ایجاد ارتباط و پیوند تاریخی میان اساطیر ایران و پیشینه تاریخی ادیان سامی بود. تاریخ نویسان ایرانی و در ادامه شاعران عارف در این کار چنان پیش رفتند که پادشاهان اساطیری ایران و پیامبران سامی را هم رنگ و مشابه ساختند. شباهت هایی که میان کیومرث و آدم، زردشت و ابراهیم، سیاوش و یوسف، سیاوش و ابراهیم، و جمشید و سلیمان به وجود آوردند، چنان طبیعی به نظر می رسد که باور هم ریشگی دین اسلام و ادیان ایران باستان را نه تنها در ذهن متبادر بلکه کاملاً موجه می کند، و این مسئله تداخل و تلفیق باورهای هر دو گروه را امری اجتناب ناپذیر می سازد. شباهت های یاد شده تا آنجا ادامه می یابد که در شعر حافظ جمشید

سوار بر باد و شیراز ملک سلیمان نامیده می‌شود و این هر دو تبدیل به یک شخصیت واحد می‌گردند و هر یک در جای دیگری قرار می‌گیرند:

که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند؟ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد؟

(دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۲۰)

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

(دیوان حافظ، ج ۱، ص ۷۱۸)

بر تخت جم که تاجش معراج آفتاب است همت نگر که موری با این حقارت آمد

(دیوان حافظ، ج ۱، ص ۳۵۰)

و نمرود به جای آن که در کنار ابراهیم قرار گیرد، با زردشت همراه می‌شود:

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

(دیوان حافظ، ج ۱، ص ۴۱۲)

آنچه مانع این هماهنگی یا تلفیق می‌شد، تعصب‌های دینی حکومت‌های وابسته به دربار خلافت و متولیان دین و فرقه‌های مختلف مذهبی بود که نسبت به هر نگاه تازه‌ای به دین، انگ کفر و بدعت می‌زدند تا موقعیت خویش را استحکام بخشند.

در این میان عرفای ایرانی با شناخت عمیق این مسئله، حرکتی خزنده و بنیادین را پی نهادند تا با از بین بردن روحیه تعصب و خشونت و ایجاد روح تسامح و تساهل، ضمن پای بندی به باورهای اسلامی، راه را برای ادامه حیات فرهنگ ایرانی و زبان فارسی هموار سازند.

اما سوق دادن جامعه متعصب مذهبی به سمت جریان آزاد اندیشانه تسامح و تساهل کاری بس دشوار بود که در انجام آن بیم جان می‌رفت، چنانکه بسیاری از عارفان جان خود را بر سر این کار نهادند. آنها می‌دانستند تا تعصب‌های خشک وجود داشته باشد، دستگاه حاکم برای خاموشی هرچه بیشتر مردم مقدساتی می‌آفریند تا جلو هر اندیشه پویا و حق‌جویی را بگیرد، زیرا تا وقتی تعصبات و جزم‌اندیشی‌ها و مقدس‌مآبی‌ها وجود داشته باشد طریق آزادگی و حق‌طلبی با اتهام‌های ناروای

کفر و بدعت و امثال آن محکوم به فنا و نابودی خواهد بود. به همین دلیل یکی از ویژگی‌های جریان-های تصوف و عرفان در ایران که آنها را از فرقه‌های کلامی و اسلامی متمایز می‌ساخت، روحیه تسامح و تساهل بود.

۴- رابطه تسامح و تساهل و شعر دوستی ابو سعید

تنها با دمیدن روح تسامح و تساهل بود که می‌شد با تقدس زبان عربی مبارزه کرد و جانی به کالبد نیمه جان زبان فارسی دمید. از همین روست که «عشق شگفت آور ابوسعید به شعر، یکی از ویژگی‌های مجالس سخن رانی او بود و غالباً بر سر منبر به جای حدیث پیامبر و آیه‌ی قرآن شعر فارسی می‌خواند، آن هم چه شعرهایی که غالباً ترانه‌های عامیانه روز یا رباعی‌های عاشقانه‌ی ساده‌ای بود که همه کس معانی آن را درمی‌یافت و این نکته را در محضری که دشمنان وی، علیه او، ترتیب دادند و به نزد سلطان به غزنین فرستادند، به عنوان یکی از مواد اصلی جرم او و در حقیقت اولین جرم او درج کرده بودند که: «اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و بر سر منبر بیت می‌گوید و تفسیر و اخبار نمی‌گوید.» (محمد بن منور، اسرارالتوحید، مقدمه مصحح، ص صد و نه).

بی‌شک ابوسعید ابی‌الخیر یکی از مؤثرترین شخصیت‌های عرفانی در ایجاد روحیه تسامح و تساهل در میان دین‌مداران است. وی هم تعصبات خانقاه نشینان را در هم می‌شکند و هم فقیهان و قاضیان مذهبی زمانه را مجبور به سکوت و خاموشی در قبال فعالیت‌های به ظاهر کفرآمیز خویش می‌سازد و هم حاکمان زورگو را وادار به اطاعت از خود می‌کند و هم به ایرانیان راه و رسم آزاد اندیشی و هم زیستی مسالمت آمیز با مخالفان را می‌آموزد.

ابوسعید نخستین صوفی نیست که به ترویج شعر فارسی پرداخت اما مخالفت‌های رؤسای فرقه‌های مذهبی با مجالس همراه با شعر و سماع وی و حتی دسیسه‌هایی که برای نابودی وی ترتیب دادند، حکایت از آن دارد که تأکید وی بر اشاعه شعر فارسی و استقبال مردم از مجالس وی،

دشمنانش را دچار ترس و وحشت ساخته بود. در نتیجه وی را باید از نخستین بنیانگذاران تلفیق شعر فارسی و عرفان دانست.

دکتر شفیعی کدکنی شاعرانه زیستن ابوسعید را چنین توصیف می‌کند: «تردیدى ندارم که هیچ کدام از بزرگان شعر فارسی، با همه‌ی مقام والایی که در عالم شعر دارند، اینگونه با شعر نزیسته اند. آیا عطار و سنائی و حتی مولوی این قدر با شعر دل‌بسته بوده اند که وردشان شعر باشد، قرآن را با شعر عاشقانه فارسی تفسیر کنند و هر پرسش را با شعر پاسخ دهند و آخرین کلماتشان در بستر مرگ شعر باشد و دستور دهند پیشاپیش جنازه شان بجای آیات قرآن شعر بخوانند و بر لوح گورشان به جای آیات قرآن و ادعیه عربی شعر بنویسند و در حالت مناجات و دعا با خدا به شعر فارسی سخن بگویند و به جای دعاهاى مأثور عربی برای حرز بیمار و شفای او، شعر فارسی بنویسند؟» (محمد بن منور، اسرارالتوحید، مقدمه مصحح، ص صد و هفت و صد و هشت).

حکایت‌های بازمانده از زندگی ابوسعید در ایجاد روحیه تسامح و تساهل را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد و به مقوله‌هایی نظیر تقدس زدائی، عبور از ظواهر دین، شکستن حرمت گناه، احترام به ادیان دیگر، و طنزهای ظریف تقسیم کرد. هرچند تأکید و تکیه این مقاله بر شعر دوستی ابوسعید است که هم نتیجه روند تسامح و تساهل عارفان ایرانی است و هم روحیه تسامح و تساهل را برای نسل‌های بعد به ارمغان آورد، اما در پایان به نقل چند حکایت کوتاه، متفاوت و تأثیرگذار از این آزاد مرد حقیقت بین که به حق چهره‌ای ماندگار در احیای هویت ملی ماست، بسنده می‌شود.

ابوسعید در تقابل با مقدس مابی های شخصیت های زمانه که خود را در زیر القاب رسمی پنهان کرده اند، خویش را هیچکس بن هیچکس می خواند:

روزی شیخ ما - قَدَسَ اللهُ رُوحَه العزیز - در نیشابور به تعزیتی می شد.
مُعَرَّفان^۲، پیش شیخ باز آمدند و خواستند که آواز دهند - چنانکه رسم ایشان است - و القاب برشمرند. چون شیخ را بدیدند، فروماندند و ندانستند که چه بگویند. از مریدان شیخ پرسیدند که: شیخ را چه لقب گوئیم؟
شیخ، آن فروماندگی در ایشان بدید. گفت: در روید و آواز دهید که هیچکس بن هیچکس را راه دهید.

« محمد بن منور، اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۲۵۶ »

وی در طنزحکایت زیر، توجه بیش از حد به ظواهر دین را مانع از رسیدن به «او» می داند:

در ابتدای حالت شیخ ما - قَدَسَ اللهُ رُوحَه العزیز - که هنوز اهل میهنه شیخ را منکر بودند؛ رئیس میهنه، خواجه حمویه - رحمه الله - به تعصّب^۳ شیخ از سرخس دانشمندی فاضل آورده بود تا در میهنه مجلس می گفت و فتوی می داد. روزی این دانشمند به مجلس شیخ آمد. کسی از شیخ ما سؤال کرد که: خون کیک^۴ تا به چه قدر معفو^۵ است؟ و تا به چه مقدار روا بود که بازان^۶ نماز کنند؟

شیخ ما گفت: امام خون کیک، خواجه امام است.

و اشارت بدان دانشمند کرد و گفت: این چنین مسئله ها از وی پرسید.

از ما که پرسید، حدیث «او» پرسید!

« محمد بن منور، اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۲۲۰ »

در زمانه‌ای که رؤسای مذهبی دلبسته دنیا شده‌اند و راستی به فراموشی سپرده شده، ابوسعید چه بجا پادشاهی امیرِ مقامران را تأیید می‌کند تا مفهوم گناه و صواب را عمیق تر از آنچه در ظاهر است، بیان نماید:

آورده اند که شیخ ما ابوسعید- قدس الله روحه العزیز- روزی در نیشابور برنشسته بود.^۷ و جمع متصوفه در خدمت او. به بازار فرو می‌راند. جمعی ورنایان می‌آمدند، برهنه. هر یکی ازارپایِ چرمین^۸ پوشیده. و یکی را برگردن گرفته می‌آوردند. چون پیش شیخ رسیدند، شیخ پرسید که: این کیست؟
گفتند: امیرِ مقامران^۹ است.

شیخ او را گفت که: این امیری به چه یافتی؟

گفت: ای شیخ! به راست باختن و پاک باختن.

شیخ نعره ای بزد و گفت: راست باز و پاک باز و امیر باش!

« محمد بن منور، اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۲۱۶ »

یکی از ویژگی های حکایات ابوسعید، ارزشی است که وی برای سخن قائل است. گویی همه چیز در سخن نهفته است، اگر ناشایستی با کلامی بجا و زیبا ادا شود، شایسته می‌گردد؛ و برعکس، اگر شایسته ای با کلامی ناسازگار ادا گردد، ناشایست می‌شود. وی در برخورد دقیق و موشکافانه با کلمه و کلام، گویی این نکته را یادآور می‌شود که «کلمه، سخن، و شعر مقدس است، ارزش آنها را دریابید و سنجیده و بجا به کار برید.»

برای نمونه در حکایت زیر، برخورد نامعمول ابوسعید را با مریدی که مست و خراب بر راه افتاده، مشاهده می‌کنیم. شیخ به جای توبیخ او، خدای را شکر می‌کند که مریدش بر راه افتاده و از راه نیفتاده است:

روزی شیخ را گفتند: یا شیخ! فلان مریدت بر فلان راه افتادست، مست و خراب.

فرمود: بحمدالله که بر راه افتاده است، از راه نیفتاده است.

« جمال‌الدین ابو روح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۴ »

در آخرین حکایت این مقال، چنانکه همواره با شعر زیسته بود، وصیت می‌کند تا در پیش جنازه اش شعر خوانده شود:

در بیماریِ آخرین، شیخ را گفتند که: مَقْرَى^۱ پس از وفات، در پیش جنازه

شما، کدام آیت خواند؟

شیخ گفت که: این بیت خوانند:

دوست بر دوست رفت، یار بر یار خوشتر از این در جهان هیچ بُود کار؟

« جمال‌الدین ابو روح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۹ »

۵- نتیجه گیری

نیازی به یادآوری نیست که دین اسلام فقط به زور شمشیر وارد این سرزمین نشد، بلکه روح یکتا پرستی، عدالت، برادری، مهربانی، ایثار و ... که حقایق دین اسلام را تشکیل می‌دادند با باورهای باستانی ایرانیان چنان هماهنگ بودند که جامعه ایرانی به راحتی پذیرای اسلام شد. اما حکومت‌ها و سردمداران مذهبی که دست نشانده‌گان خلفای اموی و عباسی بودند، روح آزاد اندیشی اسلام را با تعصب‌ها و ظاهر پرستی‌های مزورانه پوشاندند و در محو تمدن و فرهنگ باستانی ایران چنان کوشیدند که حتی زبان فارسی تحت الشعاع زبان عربی قرار گرفت.

ابوسعید ابی‌الخیر با تکیه بر جریان عرفانی تسامح و تساهل برعلیه تقدس مآبی‌ها و تعصبات حاکم بر جامعه مذهبی مبارزه‌ای مستمر اما پنهان را پی‌گیری کرد، تا هویت ایرانی و زبان و شعر فارسی بتواند به حیات خود ادامه دهد.

شعر دوستی و شاعرانه زیستنِ ابوسعید، هم نتیجه جریان تسامح و تساهل و هم تقویت‌کننده این جریان عرفانی است. و در نهایت این که سخنان به ظاهر کفرآمیز ابوسعید و امثال او چون سنائی و عطار و حافظ، مبارزه با دین اسلام نیست، بلکه مبارزه با جزم اندیشی‌های قشریون مذهبی است که باطن ادیان را درک نکردند و به ظاهر و پوسته عرب زده اسلام تمسک جستند.

پانوشت ها

- ۱- خداوند تعالی در آیه زیر، گرامی ترین انسان ها را باتقواترین آنها می داند و شاخه ها و قبیله های مختلف را بر یکدیگر برتری نمی دهد:
یا ایُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثٰی وَّ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ حَبِیْرٌ (حجرات، ۱۳).
- ۲- مُعْرَفٌ: شناساننده. کسی که درمجلس شاهان و امیران، واردان را به جای لایق خود نشاند و نیز حسب و نسب اشخاص ناشناس را بیان کند تا در خور آن مورد عنایت واقع گردند.
- ۳- تعصّب: دشمنی و خصومت.
- ۴- کیک: کک، حشره معروف.
- ۵- معفو: بخشوده، عفو شده.
- ۶- بازان: با آن.
- ۷- برنشسته بود: سوار بر اسب بود.
- ۸- ازارپای چرمین: گویا لباس یا شلوارِ اوباش و به اصطلاح جاهل ها و لوطی ها بوده است.
- ۹- امیرِ مُقامران: سردسته قماربازان.
- ۱۰- مُقَرّی: قاری قرآن.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۶). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه- تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۳- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۲). دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ج ۱.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۵- دهخدا، علی اکبر (۵۲-۱۳۲۵). لغت نامه، تهران: سازمان لغت نامه دهخدا.
- ۶- لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد، جمال الدین ابوروح (۱۳۷۶). حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، مقدمه- تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران: آگاه.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.